

## قدرت بیان موسیقی

دربارهٔ اینکه موسیقی چه می گوید، چه می تواند بگوید و چگونه می گوید سخن بسیار گفته اند... ولی اغلب آنچه در این زمینه گفته و نوشته اند آنچنان باشعور و خیال پردازی پیوده آمیخته است که پژوهنده ای را که در طلب حقیقتی روشن است دچار گمراهی می تواند ساخت.

«ستراوینسکی» موسیقی دان بزرگ این قرن بر آنست که «...موسیقی ذاتاً از بیان هر چیزی ناتوانست: خواه بیان احساس یا موقعیتی باشد و خواه حالتی روانی یا پدیده ای طبیعی و غیره... موسیقی فقط قادر است که در ما نوعی شور و «هیجان موسیقی» (Émotion musicale) برانگیزد و بس... بیان حالت (Expression) هیچگاه از خواص مسلم ذاتی موسیقی نبوده است...»

این گفتهٔ ستراوینسکی تا کنون بفرآوانی مورد بحث و تفسیر و انتقاد قرار گرفته و بیش از آنچه قبول عام یافته باشد بار دو تردید مواجه شده است. با اینحال از آنجا که موضوع قدرت بیان موسیقی، محدود آن، در این گفته بصراحت مطرح شده است بنظر می رسد که مبداء مناسبی برای بحث در این زمینه باشد.<sup>۱</sup>

۱ - علاقمندان بدین بحث بمقالهٔ «ستراوینسکی» در شمارهٔ ۱۷ دورهٔ جدید مجلهٔ موسیقی مراجعه می توانند کرد.

موسیقی دانی که بردقایق و حقایق هنر خودهشیارانه آگاه باشد ناگزیر از قبول این واقعیت خواهد بود که موسیقی لا اقل احساسی را بیان می کند و احساسی که موسیقی بیان می کند احساسی «موسیقی ای» است. اگر گفته شود که «موسیقی ذاتاً از بیان هر چیزی ناتوان است» معنی این گفته آن نیست که موسیقی نمی تواند اتفاقاً، و گاه بصورتی تصنعی، در بیان خیلی چیزها کمکی مؤثر باشد... با اینهمه توجه بدین حقیقت مسلم ضرور است که موسیقی با وسائل و قدرت اصلی و ذاتی خود از بیان يك اندیشه روشن یا تصویری دقیق کاملاً عاجز است.

در رد این گفته ممکنست شواهد و مثالهای فراوانی از اوپراها و منظومه های سنفونیک و آثار مختلف دیگر موسیقی ارائه گردد و ادعا شود که این آثار «چیز»هایی بیان می کنند، و یادست کم هیچجانی را توصیف می نمایند. در این مورد هم توجه بدین حقیقت جائز است که هیچجان چیزیست که احساس می شود، یا تظاهر می کند، و یا منتقل می شود ولی بهر حال به بیان در نمی آید. بعبارت دیگر هیچجان چیزی بیان ناپذیر است.

مسلم ترین تأثیر موسیقی اینست که اندیشه حرکت (Mouvement) در زمان را برای ما قابل احساس می سازد (اصولاً موسیقی را «هنر حرکت» خوانده اند). ولی از این حد که بگذریم موسیقی قابلیت اینکه افکاری را بما منتقل سازد و یا تصاویری را بقبولاند، ندارد. و اما در مورد هیچجانی که ذکرش گذشت بایستی گفت که موسیقی نمی تواند تبیین و ترجمان هیچجان باشد بلکه می تواند آنرا برانگیزد. «قدرت بیانی» که بموسیقی نسبت می دهند عملاً بدین حد محدود می شود که محیط پر هیچجانی پدید آورد. حتی شاید بتوان گفت که هر نوع موسیقی می تواند هر نوع موقعیت احساسی و نمایشی راهبراهی یا تشدید نماید...

پندیرفتن این حقیقت متأسفانه باسانی میسر نیست زیرا فکر و هوش - و گوش - ما آنچنان به مقداری مقررات قراردادی عادت کرده است که، در اثر عادت، آنچه را که قراردادی بیش نیست حقیقتی مسلم و طبیعی و لازم می پنداریم. فی المثل کسی که به اثر ابرائی خاصی علاقه دارد و بدان عادت کرده است تصور می کند که موسیقی موقعیت و هیچجانی را باز می گوید؛

غافل از اینکه وی معنی و مفهوم شعر و کلام را، ناهشیارانه، ناشی از موسیقی می‌پندارد و بقدرت بیان موسیقی نسبت می‌دهد ...

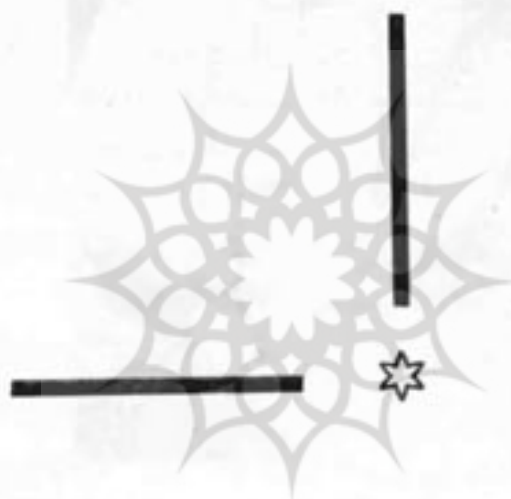
اما موسیقی، که از بیان خود احساس عاجز است، می‌تواند از راه تشابه «دینامیک»، برخی از مشخصات احساس را تلقین نماید؛ بدین معنی که با برگزیدن و تقلید وزن، روش و حالتی که با احساس خاصی مطابقت دارد این تصور را ایجاد و القاء نماید که خود آن احساس بیان شده است. بعبارت دیگر موسیقی احساس معینی را بیان نمی‌کند بلکه «سنبول» و زنی و «دینامیک» آن احساس را تقلید و القاء می‌نماید. در این صورت می‌توان گفت که امکانات موسیقی از لحاظ قدرت بیان از حدود اصطلاحات ایتالیائی که معمولاً جهت تعیین سرعت حرکت و اجرای (Tempo) قطعات موسیقی بکار می‌رود، تجاوز نمی‌نماید: از قبیل «آلگرو»، «آندانته»، «کن بریو» و غیره ... حالت سرعت بر جنب و جوش يك «آلگرو» ممکنست؛ بمناسبت «سنبول» احساس خوشی یا بی‌تابی باشد و آن احساس را از راه تداعی معانی القاء کند؛ و یا آهستگی و انقباض يك «آندانته» یا «سوستنوتو» تصویری از احساس حزن و دلهره برانگیزد ... ولی، در هر دو موردی که ذکر کردیم احساس معینی بیان نشده بلکه «سنبول» وزن و «دینامیسم» آن احساس تلقین و تقلید گشته است. تازه در این مورد هم ارزش نسبی و قراردادی مفاهیم احساسی را از نظر دور نباید داشت.

سازندگان «مادریگال»، که هنر واقعی اپرا تا حد زیادی مدیون کوششهای آنانست<sup>۱</sup>، شاید در تاریخ موسیقی نخستین هنرمندانی بودند که اینگونه «سنبولیسم» را در موسیقی بکار بستند؛ اینان می‌کوشیدند که جنبه‌های «دینامیک» جریان داستان یا متنی را که بموسیقی درمی‌آورند، بوسیله موسیقی تلقین نمایند فی‌المثل آنجا که در متن کلام سخن از صعود بآسمان می‌رود، موسیقی سیری صعودی آغاز می‌کند؛ یا جایی که در متن کلام به سقوط و انحطاطی اشاره می‌شود گردش ملودی به پائین می‌گراید ... «مادریگال»-های «موتته وردی» از این لحاظ بسیار غنی و متنوع و پرمعنی است. «موتته وردی» و دیگر «مادریگالیست» ها با توسعه تمهید «سنبولیسم» و «اختراع»

۱ - به مقاله «اپرا» در شماره ۴۰ دوره جدید مجله موسیقی مراجعه فرمایند.

سنبول‌های مختلف ( چهار نعل اسب ، محیط پر خشم و پرجنبش میدان جنگ، تغییر ودگر گونی ناکهان موقعیت خاصی ، و غیره ... ) موفق شدند به‌نر موسیقی تنوع و غنائی بی سابقه بخشند . بدین معنی که کوشش و تکاپوی آنان در راه ایجاد «سنبول»های مختلف، بتدریج و بطور غیر مستقیم، موجب شد که اوزان و «آکور»ها و اشکال «ملودیک» نو و ناشنیده‌ای پرداخته شود . در اینجایاد آوری این نکته نیز بی‌مناسبت نیست که «ترمولو»ی اور کستر برای نخستین بار بوسیله «موتته وردی» و بعنوان معرف احساس خشم و وحشت بکار رفته و از دوره او تا کنون « تصویر صوتی » همان احساس خشم و وحشت را در بر دارد ...

بقیه در شماره آینده



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی